

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

حافظ « غزلیات

تاب بنفشه می دهد طره مشک سای تو

پرده غنچه می درد خنده دلگشای تو

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز

کز سر صدق می کند شب همه شب دعای تو

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می کشم از برای تو

دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار

گوشه تاج سلطنت می شکند گدای تو

خرقه زهد و جام می گر چه نه درخور همند

این همه نقش می زنم از جهت رضای تو

شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر

کاین سر پرهوس شود خاک در سرای تو

شاه نشین چشم من تکیه گه خیال توست

جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو

خوش چمنیست عارضت خاصه که در بهار حسن

حافظ خوش کلام شد مرغ سخنسرای تو